امام جواد(ع) و راز شهادت

**62**

هشتمین امام معصوم(ع) در انتظار پسر و شیعیان در تب و تاب رویت جمال جواد الائمه(ع) بودند. حدود چهل و هفتمین بهار عمرامام رضا(ع) سپری می شد اما هنوز فرزندی کاشانه پر فروغش رافروزان نساخته بود. از طرفی حضرت مورد طعنه دشمنان و زخم زبان آنها قرار داشت که گاه بوسیله نامه نیز آن حضرت را مورد آزارقرار می دادند که نمونه آن را می توان در مکتوب «حسین ابن قیاما» مشاهده کرد. او که از سران «واقفیه » بود در نامه ای به امام رضا(ع) می نویسد: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزندی نداری و امام(ع) پاسخ او را چنین نگاشت که از کجامی دانی که من فرزندی نخواهم داشت چند روزی طول نخواهد کشید که خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که حق را از باطل جدامی کند. تا اینکه طبق پیش بینی امام (ع) در رمضان سال 195 هجری و به نقل از ابن عیاش در دهم رجب آن سال ستاره امام جواد(ع)متجلی شد و مادرش «سبیکه » را که از خاندان «ماریه قبطیه »همسر پیامبر(ص) بود و به فرموده امام رضا(ع) آفرینشی پاکیزه ومنزه داشت. مرتبت و مقامی والاتر بخشید.

ولادت امام جواد(ع) تمامی شایعات مربوط به امام رضا(ع) راپایان بخشید و دلهره و اضطراب را از میان شیعیان زدود. بدین جهت، که امام در حق فرزندش فرمود: این مولودی است که برای شیعیان ما «در این زمان » با برکت تر از او زاده نشده است.

مولودی که حدود شانزده سال رهبری و امامت شیعیان را عهده دارشدو در این راستا آثاری شگفت از خویش به یادگار گذارد و مکتب علمی، اجتماعی شیعه را جلوه خاص بخشید.

شهادت آن بزرگوار پایانی است بر تلاشهای چشمگیر و پر فروغش تلاشهایی که خلفای بنی عباس و دشمنانش را آنچنان غافلگیر نمودکه نتوانستند آن حضرت را تحمل نمایند و بدین جهت در صدد شهادت آن حضرت بر آمدند و این نوشتار نگاهی است به عوامل و موجبات شهادت آن حضرت که در این زمینه به بررسی سه عامل می پردازیم:

تقوای الهی و عدم همراهی با فساد در بار

می دانیم که یکی از القاب آن حضرت «تقی » است و این به خاطره جلوه و ظهور خاصی است که تقوای الهی آن امام همام در اجتماع آن روز نموده و جهانی از پاکی و عفاف و تقوا را فرا راه دیدگان قرار داده بود و الا تمامی معصومین بر خور دار از صفت تقوا و عصمت الهی هستند چنانکه همه «صادق » راستگو و«کاظم » فرو برنده خشم و «زین العابدین » زیباترین روح پرستنده » هستند.

اما فرهنگ القاب معصومین ریشه ای اجتماعی وبرخاسته از عنایت الهی دارد که لقب «تقی » نیز از این مقوله است نگاهی به شرایط اجتماعی آن بزرگوار و وضعیت درباریان مارا بدین نکته رهنمون می کند که دشمن تلاشی پیگیر داشت تا به گمان خود آن حضرت را با عیاشیها و فساد دربار برای یک بارهم که شده است آلوده کند و در نتیجه آن حضرت را از چشم شیعیان وطرفدارانش که او را به خاطر پاکی و طهارت الهی اش می ستودندساقط کند و حتی مامون برای کشاندن آن حضرت به بزم درباردخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورد و در این جهت دستورلازم را نیز صادر کرد. اما راه بجایی نبرد و پاکی و تقوای امامت بر اندیشه باطل مامونی پیروز گشت و نورانیتی مضاعف یافت. این بار کافی است روایت ذیل را مرور کنیم.

ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب » از محمد بن ریان نقل می کند که مامون درباره امام محمد تقی(ع) به هر نیرنگی دست زد شایدبتواند آن حضرت را مانند خود اهل دنیا نماید و به فسق و لهواو را متمایل کند به نتیجه ای نرسید تا زمانی که خواست دخترخود را به خانه آن حضرت بفرستد دستور داد صد کنیزک اززیباترین کنیزکان را بگمارند تا زمانیکه امام جواد(ع) برای حضور در مجلس دامادی وارد می شود با جامهای جواهر نشان از اواستقبال کنند کنیزان به آن دستور العمل رفتار کردند ولی حضرت توجهی به آنها ننمود

و مردی بود به نام «مخارق » که آوازه خوان بود و بربط نواز و ریشی دراز داشت. مامون او را طلبید واز او خواست که تلاش خود را جهت متمایل نمودن امام به امورمزبور بکار گیرد. مخارق به مامون گفت اگر ابوجعفر(ع) کمترین علاقه ای به دنیا داشته باشد من به تنهایی مقصود تو را تامین می کنم. پس نشست مقابل آن حضرت و آواز خود را بلند کرد بگونه ای که اهل خانه دورش گرد آمدند و شروع کرد به نواختن عود و آوازخوانی. ساعتی چنین کرد ولی دید حضرت جواد(ع) نه به سوی او ونه به راست و چپ خود هیچ توجهی ننمود. سپس سربرداشت و رو به آن مرد کرد و فرمود، «اتق الله یاذاالعثنون » از خدا پروا کن ای ریش دراز پس عود و بربط از دست آن مرد افتاد و دستش از کارافتاد تا آن که بمرد. مامون از او پرسید تو را چه شد؟ گفت:وقتی که ابو جعفر(ع) فریاد برکشید آن چنان هراسیدم که هرگز به حالت اول باز نخواهم گشت.

روایت فوق بیانگر عمق توطئه مامون جهت نشانه گرفتن تقوای الهی امام جواد(ع) می باشد که عصمت الهی امام جواد(ع) نقشه های آنان را نقش بر آب می نمود. و در همین راستا سخن دیگری که از «ابن ابی داود» نقل شده است که درجمع اطرافیان خود گفت:

خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر(ع) را برای شیعیان وپیروانش به صورت زشت و مست نا متعادل آلوده به عطر مخصوص زنان نمودار کند. نظر شما در این باره چیست؟ آنها می گویند اینکاردلیل شیعیان و حجت آنرا از بین خواهد برد اما فردی از میان آنان می گوید جاسوسهایی از میان شیعیان برایم این چنین خبرآورده اند که شیعیان می گویند در هر زمان باید حجتی الهی باشد وهرگاه حکومت متعرض فردی که چنین مقامی نزد آنان دارد بشود خودبهترین دلیل ست بر اینکه او حجت خداست. پس از آن «ابن ابی داود» خبر را به خلیفه منتقل می کند دراین هنگام خلیفه این چنین اظهار نظر می کند که «امروز در باره اینها هیچ چاره وحیله ای وجود ندارد. ابوجعفر را اذیت نکنید. پس از نومیدی ازهمراهی امام و درخشش هرچه بیشتر جلوه های پاکی و تقوای امام بود که دشمن تصمیم به شهادت امام(ع) را می گیرد زیرا که هر روزشخصیت امام فروغی فروزانفتر به خویش می گیرد و دلهای مشتاق پاکی و عفاف را هرچه بیشتر بسوی خویش جذب می کند.

و امام (ع)خود بی رغبتی و ناراحتی خویش را از وضعیت دربار و همراهی آنان اظهار می داشت. «حسین مکاری » می گوید: در بغداد بر ابوجعفر(ع)وارد شدم و در نزد خلیفه بانهایت جلالت می زیست. با خود گفتم که حضرت جواد(ع) با این موقعیت که در اینجا دارد دیگر به مدینه برنخواهد گشت. چون این خیال در خاطر من گذشت دیدم امام سرش راپایین انداخت و پس از اندکی سربلند کرد در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: «ای حسین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسولخدا(ص) نزد من بهتر است از آنچه که مشاهده می کنی.

برتری دانش و تفوق علمی

دومین عامل شهادت امام جواد(ع) را می توان حضور قوی و کار آمدحضرت در صحنه های علمی و برتری دانش آن حضرت بر شمرد زیرا که این امر ناتوانی خلیفه را در مقابل امام جواد(ع) که بسیاری خلافت را حق آنان می دانستند به نمایش می گذاشت. و ضعف بنیه علمی دانشمندان درباری را هر چه بیشتر آشکار می ساخت که از میان مباحثات متعدد حضرت یکی از آنها را برگزیده و نقل می کنیم.

«زرقان » که با «ابن ابی داود» دوستی و صمیمیت داشت می گویدیک روز ابن ابی داود از مجلس معتصم باز گشت، در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود علت را جویا شدم گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم پرسیدم چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر «امام جواد(ع ») در مجلس معتصم برسرم آمد. گفتم:

جریان چه بود؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه «معتصم » خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد و محمد ابن علی «حضرت جواد(ع ») را نیزفراخواند و از ما پرسید دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست. گفت: دلیل آن چیست؟ گفتم: چون منظور از دست در آیه تیمم «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم »،صورت و دستهایتان را مسح کنید» تا مچ دست است. گروهی از فقها در این مطلب بامن موافق بودند و می گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود و چون معتصم دلیل آن را پرسید گفتند: منظور از دست در آیه شریفه وضوء:

«فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق » صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشویید. تا آرنج است. آنگاه معتصم رو به محمد ابن علی امام جواد(ع) کرد و پرسید: نظر شما در این مساله چیست؟

گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید. محمد بن علی (ع) گفت: چون قسم دادی نظرم را می گویم. اینها در اشتباه اند. زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟

گفت: زیرا رسول خدا(ص) فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد. بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود دستی برای او نمی ماند تا سجده نماز را به جا آورد و نیز خدای متعال می فرماید: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» سجده گاهها از آن خداست. پس هیچ کس را همراه با خدا مخوانید. ابن ابی داود می گوید: معتصم جواب محمد بن علی را پسندید دستور دادانگشتان دزد را قطع کنند و من همانجا آرزوی مرگ کردم. پس ازسه روز ابن ابی داود به حضور معتصم می رسد و می گوید: به معتصم گفتم خیر خواهی برای امیرالمومنین بر من واجب است و من در این جهت سخنی می گویم که می دانم با آن به آتش جهنم می افتم. معتصم گفت آن سخن چیست؟ گفتم:

چگونه امیرالمومنین برای امری از امور دینی که اتفاق افتاده است به خاطر گفته مردی که نیمی از مردم به امامت او معتقدند وادعا می کنند او از امیرالمومنین شایسته تر به مقام اوست، تمامی سخنان آن علماء و فقها را رها کرده و به حکم آن مرد حکم کرد؟

پس رنگ معتصم تغییر کرد و متوجه هشدار من شد و گفت: خدا را دربرابر این خیرخواهیت به تو پاداش نیک عطا کند و پس از آن بودکه تصمیم به شهادت امام (ع) گرفت.

بزرگداشت نهضتهای شیعی

حسین بن علی مشهور به شهید فخ نواده حضرت مجتبی(ع) در زمان یکی از خلفای بنی عباس به نام هادی عباسی قیام کرد. یاد و نام او سندی بر محکومیت بنی عباس تلقی می شد و حماسه نهضتهای شیعی علیه خلفای عباسی را در خاطره ها تجدید مینمود.

در حمایت ازاین شهید انقلابی روایتی نیز از امام جواد(ع) می خوانیم: «پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخ نبوده است.» یکی از نویسندگان در حکمت نقش انگشتری امام جواد(ع)«نعم القادر الله » می نویسد: بعد از آن که «مامون » همه انقلابها را سرکوب نموده و تمامی صداها را خفه کرد. طبیعی بودکه مامون و عباسیان و یارانشان احساس کنند که به نهایت آروزیشان رسیده و به ارزشمندترین آرمانهایشان که عبارت بود ازمحکم ساختن پایه های حکومت و سلطنتشان به طوری که دیگر هیچ نیرویی توان ایستادن در برابر جبروت و سرکشی آنان نداشته اشددست یافته اند ولی می بینیم که بعد از این همه، نقش انگشتری امام جواد(ع) در برابر تمامی تصورات آنان قد علم می کند وتمامی مظاهر و سرکشی و ستم آنان را محکوم می کند آن نقش این جمله است «نعم القادرالله » چه نیکو توانمندی است خدا.

و در این راستاست که معتصم پس از این که از مردم بیعت برای خود گرفت جویای حال امام جواد(ع) شد و دستور داد که امام جواد(ع) و همسرش ام الفضل را به بغداد فرا خوانند. زیرا که حضور و نام و یاد آن بزرگوار حماسه جهاد و پرچم آزادگی و عزت ایمان است و جلوه امامت و وصایتش مهر باطلی است بر خلافتهای باطل بنی عباس.

درود و سلام و صلوات خدا بر جواد الائمه(ع) آن هنگام که بامیلادش جلوه زیبای مبارک ترین مولود را رقم زد و آن هنگام که باقامت زیبای امامت خویش قیامتی از شکوه و جلال و عظمت الهی رامتجلی ساخت و آن زمان که در آخر ذی قعده سال 220 هجری دیده ازجهان فرو بست و با غروب غمگنانه و افتخار آفرین خویش تجلی بخش آیات جهاد و شهادت گشت.